

اطلاعیه شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده
بیت رهبری و قوه قضائیه به ستاد کودتا و خیانت به استقلال کشور
تبدیل شده و سرنوشت اصلاحات ۷۶ و انقلاب ۵۷ به لحظات تعیین
کننده رسیده است. هر نوع تطل و وقت کشی، عملاً به معنای فراهم
ساختن فرصت برای کودتاچیان است!

مردم را به تحسن و اعتصاب فرا بخوانید!

کارگران، روستائیان، معلمان، دانشگاهیان، روشنفکران، جوانان و دیگر اقشار اجتماعی را باید به مقاومت، تحسن و اعتصاب در هر محل و موقعیتی که هستند فراخواند. هر نوع درنگ و تردید، عملاً به معنای همان اشتباه تاریخی فرصت دادن به سپهبد زاهدی و دربار شاهنشاهی برای انجام کودتای ۲۸ مرداد است.

دانشگاه ها، در تهران بدست بگیرند و سپس آن را به شهرهای ایران گسترش دهند. به همین دلیل ۳ هزار نیروی سازمان یافته، تعلیم دیده و گوش به فرمان، برای سرکوب دانشجویان، یورش به مجلس و سپس سقوط دولت و تشکیل دولتی مرکب از کارگزاران کودتاچیان را (نظیر آنچه در شورای شهر تهران و انتخاب شهردار تهران انجام شد) به میدان فرستادند. در تدارک این طرح، قاضی مرتضوی را بجای اسدالله لاجوردی دادستان تهران کردند، سایت های سیاسی را در شبکه اینترنت فیلترگذاری کردند و قوی ترین دستگاه های ایجاد پارازیت و امواج رادیو- تلویزیونی را روی ساختمان های مقر واحدهای ویژه ارتش و سپاه مستقر ساختند تا ابتدا و بتدریج ارتباط مردم با خارج از کشور را مختل کنند.

اکنون برای مهم ترین مسئله ای که در دستور روز جنبش قرار دارد، یعنی نحوه مقابله با این توطئه که علیرغم عقب نشینی موقت و احتمالی کودتاچیان همچنان در دست اجرا قرار دارد، باید پاسخ عملی و تئوریک یافت. هر نوع حمایت از جنبش مردم در داخل کشور، از سوی نیروهای ملی و مترقی در خارج از کشور نیز در صورتی که بخواهد تاثیر گذار باشد، چاره ای ندارد جز همسو شدن با این واقعیات در داخل کشور. آنچه ما می توانیم به طرفداران اصلاحات در داخل و حاشیه حکومت توصیه و پیشنهاد کنیم، تجدید نظر اساسی در ارزیابی هائی است که این طیف، از نیروی محرکه اصلاحات و شناخت از انقلاب داشته و تاکنون بدان متکی بوده اند. حوادث و رویدادهای روزهای اخیر نشان میدهد که بخش انتصابی قدرت در استیصال و نامیدی که در آن فرو

تعرض قوه قضائیه و نهادهای انتصابی به نمایندگان منتخب مردم و دانشجویان و جوانان را باید با آمادگی برای اعتصاب سراسری پاسخ داد.

قرائن و شواهد بسیاری نشان می دهد که ۱۰ روز اغتشاش و حادثه سازی های خونین و جنایتکارانه توسط ستاد مشترک " قضائی - نظامی" در سراسر ایران، طرحی از قیل تدوین شده برای فراهم ساختن زمینه نظامی کردن اوضاع کشور و تشکیل يك دولت " نظامی- سپاهی- قضائی" بوده است.

رهبران قوه قضائیه که همگی به نوعی با نجف و مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق در ارتباط می باشند، با امید به قبضه کردن قدرت در تهران و سپس آغاز مذاکرات مستقیم با امریکا و دادن هر نوع امتیازی برای تشکیل دولت در عراق، خود را آماده کودتائی خونین کرده اند. آنان بر این تصورند که با تشکیل دولتی مطیع خواسته های امریکا در تهران، عملاً راه را برای تشکیل حکومتی مشابه و مانند خود گوش به فرمان امریکا، توسط مجلس اعلاى انقلاب اسلامی در عراق فراهم می سازند. این اساس و ریشه تمام رویدادهای ۱۰ روز گذشته ایران است.

آنچه که باعث وحشت و عقب نشینی موقت کودتاچیان متمرکز در قوه قضائیه و بیت رهبری شد، صرفاً عدم پیش بینی گسترش اعتراضات مردمی در محلات تهران و سرایت این اعتراضات به تمام شهرهای ایران بود. آنان با مبنی قرار دادن انتخابات شوراها- بویژه در تهران که نزدیک به ۸۰ درصد مردم آن را تحریم کردند- و با این تصور که مردم منفعل و بی تفاوت شده اند، قصد داشتند قدرت را به بهانه سرکوب اعتراض محدود و بی سرو صدای عده ای دانشجو به خصوصی سازی

تحلیل درکی دیگر از مسالمت را داشتند. در آن زمان اعتصاب کارگری را مترادف نه خشونت که جنایت میدانستند. امروز پس از دو قرن مبارزه، اعتصاب اقتصادی و سیاسی، تحصن، تظاهرات و غیره همگی جزئی از اشکال مسالمت آمیز مبارزه شناخته میشوند و هم اکنون در کشورهای صنعتی غرب هر روز ما شاهد برپایی اینگونه تجمع ها و اعتصابها هستیم و هیچکس هم آنها را شیوه‌ای غیرمسالمت‌آمیز یا جنایت و تبهکاری نمی‌داند. بنابراین درجا زدن در انتخابات، آن هم به اتکا بخش معینی از افشار متوسط اجتماعی و آن را تنها شیوه مسالمت‌آمیز و مدنی معرفی کردن، خطر بن بست را همواره در خود دارد.

آنچه تا به امروز انجام شده، البته کاری بسیار بزرگ بوده است. طبقه متوسط و نمایندگان آن هرچند به تنهایی در این جنبش حضور نداشته اند اما در آن نقشی مهم و ارزنده داشته‌اند که نمی‌توان و نباید آن را نادیده گرفت و حق شناس نبود. اما واقعیت آن است که تمام فشار جنبش اصلاحات بر روی دوش زحمتکشان جامعه انبار شده است و اگر هوشیاری و آگاهی و ایثار و گذشت آنان نبود، این جنبش نه شش سال که شش ماه هم نمی‌توانست ادامه یابد.

امروز دیگر قابل انکار نیست که مبارزه طبقه متوسط به تنهایی و بدون پشتیبانی زحمتکشان جامعه قادر به شکستن بن بست و پیشبرد امر اصلاحات نیست. از اینرو ایجاد یک اتحاد و ائتلاف وسیع تر ضروریست. این ائتلاف قبل از آنکه در بالا و میان احزاب باشد باید در پایین و در عرصه ایدئولوژیک و اقتصادی و اجتماعی زمینه‌های آن فراهم شود.

باید طبقه متوسط را از این توهم که می‌تواند با اتکا به خود و بدون ائتلاف و جلب همکاری زحمتکشان جامعه تحولی ایجاد کند بیرون آورد و شرایطی را فراهم کرد که توده مردم و کارکنان بدی و فکری بتوانند در سرنوشت خود و آینده اصلاحات با امید و با قدرت مداخله کنند. اصلاحات اگر این نیرو را پشت سر داشته باشد هیچ شانتاژ و فشاری چه از جانب قوه قضاییه، چه نیروهای نظامی و چه حتی نظامیان آمریکایی نمی‌تواند آن را نابود کند.

تعرض نهادهای انتصابی و ضدردمی را به جوانان، دانشجویان و نمایندگان مجلس و منتخبان مردم باید با تحصن‌ها و اعتصاب‌های سیاسی کارگران و زحمتکشان و کارمندان دولت و کارکنان بخش خصوصی پاسخ داد.

پیش به سوی گشودن جبهه‌های وسیع تر در برابر جبهه ضد اصلاحات، خانین به انقلاب ۵۷ در حاکمیت انتصابی. پیش بسوی بسیج ملی کارگران، معلمان، روستائیان، کشاورزان، روشنفکران و در یک کلام "توده مردم" برای مقاومت در برابر جنایت و خیانتی که می‌خواهد سرنوشت ایران را همانند سرنوشت یوگسلاوی سابق کند!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده- هفتم تیرماه ۱۳۸۲

رفته، بعنوان آخرین راه حل، خود را آماده تعرض به نمایندگان منتخب مردم در مجلس و سرکوب دانشجویان و مجازات جوانان زندانی می‌کند. این تعرض در عین حال جزئی از برنامه تکرار گشت و کشتار سال ۶۰ و به راه انداختن جنگ داخلی و حمام خون و کودتای نظامی و فروپاشاندن کشور نیز هست. به همین دلیل است که امروز دفاع از نمایندگان مجلس و دانشجویان و زندانیان دستگاه قضایی نه فقط وظیفه ای مدنی در حمایت از آنان بلکه مبارزه ای میهنی برای نجات کشور و آینده آن نیز هست.

آنچه در روزهای اخیر گذشت، همچنین نشان داد که یک درک معین از اصلاحات، نیروهای محرکه و راههای رسیدن به آن، در واقع بتدریج به بن بست و پایان راه خود نزدیک می‌شود. این درک، اصلاحات را در برابر انقلاب قرار می‌داد و انقلاب را نه تحول بنیادین و جابجایی قدرت و حکومت طبقاتی بلکه خون و خونریزی معرفی می‌کرد. بر این اساس ادعا می‌شد که برخلاف انقلاب که نیروی محرکه آن توده‌های زحمتکش و پایین جامعه هستند و به همین دلیل گرایش به خشونت دارند، نیروی محرکه اصلاحات طبقه متوسط است که گرایش به روشهای مسالمت آمیز دارد. این مسالمت نیز در انتخابات آزاد تعریف می‌شد. در نتیجه همه اینها، استراتژی اصلاحات در کسب اکثریت انتخاباتی از طریق جلب طبقه متوسط و بی طرف کردن یا همراه کردن دیگر طبقات اجتماعی با آنان خلاصه شده بود. همه این مفاهیم اکنون در مواجهه با واقعیت بتدریج به بن بست کامل می‌رسد.

در این شش سالی که از جنبش اصلاحات می‌گذرد، قبل از هرچیز آشکار شد که خشونت ربطی به انقلاب یا اصلاح و به زحمتکشان یا طبقه متوسط ندارد. خشونت ابزار طبقه حاکم برای حفظ موقعیت، قدرت، ثروت و امتیازات خود است. حال این قدرت و ثروت بنام اصلاحات مورد تهدید قرار گرفته باشد یا بنام انقلاب. انداختن گناه خشونت به گردن مردم و توده زحمتکش اگر فریب نباشد، یک خودفریبی بزرگ است که نتایج تلخ به همراه خواهد داشت. در نادرستی این ادعا کافیت توجه کنیم که اتفاقاً همه کسانی که امروز یک طرف طیف خشونت هستند چه بنام چماق‌دار، چه بنام انصار، چه لباس شخصی‌های قوه قضاییه، چه بسیج و فدائی رهبر، همگی خاستگاه طبقاتی شان در طبقه متوسط و خرده بورژوازی است و سرمایه داری وابسته تجاری هم از پشت اینان را سازماندهی می‌کند. برعکس یک کارگر یا آموزگار یا از دیگر مردم زحمتکش در میان این سازمان‌های سرکوبگر و خشونت طلب یافت نمی‌شود و نمیتواند یافت شود.

این نکته نیز یک بار دیگر آشکار شد که تحول اجتماعی در اشکال مختلف مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز پیش میرود، که از قبل نه می‌توان آن را تعیین کرد، نه پیش بینی کرد و نه تحلیل کرد. این هم ربطی به اصلاح و انقلاب ندارد. چه بسیار اصلاح‌هایی که پایانی خونین یافته است و انقلاب‌هایی که مسالمت آمیز پیش رفته است. مسالمت هم با انتخابات یکی نیست. مساوی دانستن مسالمت با انتخابات مربوط به مراحل اولیه حکومت‌های سرمایه داری است که نه بورژوازی تازه به قدرت و مکنت رسیده مایل بود توده مردم مستقیماً در امور خود مداخله کنند و تاثیر گذارند و نه توده مردم توان مبارزه مستقل و